

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان قرآن، اصیل ترین زبان

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

زبان قرآن، اصیل ترین زبان / طاهرزاده، اصغر.

اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۹.

ص ۵۶.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۶۶-۶

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱- قرآن. - - مسائل لغوی.

Quran – Language ,Style

۲۹۷/۱۵۳

BP۸۲/۲

۷۵۲۳۹۶۱

کتابخانه ملی ایران

زبان قرآن، اصیل ترین زبان

اصغر طاهرزاده

چاپ: ونوس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

صحافی: دی

ویراستار و طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است.

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۳۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱

۲- دفتر انتشارات لب المیزان همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

فهرست مطالب

- مقدمه ۷
- زبان قرآن، اصیل ترین زبان ۹
- ظرفیت های زبان قرآن ۱۹
- زبان اشارت و افقی که گشوده می شود..... ۴۵

مقدمه

باسمه تعالی

در تاریخی که حقیقت در حال گم شدن از چشم اندازِ جان انسان‌ها است، اگر قرآن هم گم شود انسان به کدام معنا امکان ماندن داشته باشد؟

وقتی قرآن، این سرچشمه‌ی حقیقت گم می‌شود که «نحوه‌ی برخورد» با آن گم شود و از ساری بودن و جاری بودن آن در زندگی غفلت شود و فراموش کنیم که قرآن برای کسانی زندگی ساز است که عشق به حقیقت دارند و می‌دانند در عین رجوع به حقیقت هرگز نباید گمان کنند حقیقت امری است آموختنی و مفهومی که می‌توان آن را آموخت و به پایان رساند و از تجلیات مستمر آن غفلت کرد.

متنی که در اختیار دارید تذکر به همین امر است که قرآن چه نوع زبانی است و چگونه باید گوش جان را آماده‌ی شنیدن این زبان کرد. گوش سپردن به سخن خدایی که حضوری بی‌نهایت دارد، از عجیب‌ترین اموری است که بشر در مقابل آن قرار می‌گیرد.

آیا کتابی که روبه‌روی خود دارید می‌تواند متذکر این عجیب‌ترین امر باشد تا در رجوع به قرآن آن را تجربه کنید؟

گروه فرهنگی المیزان

زبان قرآن، اصیل ترین زبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توجه به حضور در تاریخی که نیاز به معارفی والا و عمیق دارد، قرآن در این تاریخ حرف‌های مخصوص همین زمانه را که زمانه‌ی آخرالزمانی است، برای ما دارا می‌باشد. به‌خصوص باید برای حضوری فعال در این زمانه مجهز به عمیق‌ترین معارف، آن‌هم با هویت اشراقی و حضوری بود که این شاخصه‌ی اصلی قرآن است از آن جهت که فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ...» (شعراء/۱۹۳ و ۱۹۴) ای پیامبر! روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد و شاخصه‌ی اصلی این معارف، هویت قلبی آن است تا انسان‌ها با جان خود در عالم حاضر شوند.

مسلم است هر اندازه بهتر متوجه‌ی جایگاه و خاستگاه زبان قرآن باشیم، به همان اندازه رویکرد ما به قرآن بهتر خواهد بود و متوجه‌ی نحوه‌ی «بودنی» می‌شویم که آیات الهی به آن اشاره دارد و آن را در مقابل ما می‌گشاید. اهمیت این امر در حدی است که ضرورت دارد عزیزان متوجه باشند قبل از ورود به بحث قرآنی، به نکات زیر توجه فرمایند تا اولاً: آماده‌ی حضوری شوند که قرآن بنا دارد در ما ایجاد کند. ثانیاً: از همان

ابتدا بدانیم گم شده‌ی ما در نسبت با قرآن چیست و قرآن به عنوان کلام الهی در نوع برخوردی که باید با آن داشته باشیم، چه انتظاری از ما دارد.

عنایت داشته باشید هر شماره از مطالبی که روبه روی خود دارید می‌تواند چشم اندازی باشد جهت تفکر و آمادگی برای رجوع به شماره‌ی بعدی و از آن مهم‌تر جهت تفکر و آمادگی است نسبت به عالم گشوده‌ای که قرآن در مقابل شما می‌گشاید. با توجه به این امر نکات زیر تقدیم می‌شود:

۱- زبان قرآن، زبانی است که انسان می‌تواند به کمک آن زبان، با حضور خدا در عالم نسبت برقرار کند و این وقتی صورت می‌گیرد که با تدبّر در قرآن، به لایه‌های زیرین زبان قرآن نزدیک شویم که آن نزدیکی به بنیاد روحی است که این زبان از آن برآمده است و از آن گزارش می‌دهد.

۲- زبان قرآن از آن جهت که زبان فطرت است، جایگاه وجود ما است و می‌توانیم بودن خود را در آن جستجو کنیم و در رجوع به قرآن به کمتر از جستجوی بودن خود قانع نباشیم و بتوانیم همواره بین خود و آن‌چه قرآن در مقابل ما می‌گشاید، در رفت و آمد باشیم که این نحوه‌ای از انس و نزدیکی با خود

و با حقیقت است، از آن جهت که زبان قرآن موجب بسط وجود انسان می گردد تا خود را نسبت به همه چیز گشوده نگه دارد و این چیزی است که امکان تحقق آن از طریق اُنس با قرآن فراهم می شود و در آن صورت نحوه ی زیست ما را شکل می دهد.

۳- زبان قرآن، زبان قوام دهنده به «بودنی» است که هر کس برای اُنس با حقیقت باید در آن ورود کند تا وجودش بسط یابد و در کرانه ی «وجود» حاضر شود و بتواند همه چیز را به هم پیوند دهد.

خداوند پیامبر خود را برانگیزاند تا محلّ ظهور زبان قرآن شود و تفکر، همان احساس حضور می باشد که انسان در وجود گسترده و گشوده ی خود می یابد. این همان پیداشدن نسبت انسان با «وجود» است، پیداشدن نسبت با وجود خود و وجود دیگر موجودات و دیگر انسان ها. در این راستا است که عالم انسان گسترده می شود.

آری! زبان قرآن، عالم ساز است و بدبخت انسانی که عالم ندارد تا در پیام «وجود»، سکنا گزیند و در تاریخ خود که آینده ی ظهور اراده ی خاص الهی است، حاضر شود.

۴- زبان قرآن، از آن جهت که زبان آشکار کردن «حقیقت» و «وجود» است و جایگاه عالم را منعکس می کند، به ما امکان رابطه برقرار کردن با عالم و آدم را می دهد، به شرطی که با همان روحیه ی آهنگین و لطیفانه و به همان صورت هارمونیک قرآنی، با همه چیز رابطه برقرار کنیم و در زبان قرآن سُکنی گزینیم.

۵- زبان قرآن، زبان به ظهور آوردنِ عالمی است که ما را فرا گرفته و با آن زبان می توان در همه ی عالم حاضر شد، بدون احساسِ دوگانگی بین خود و عالم. آن زبان درست به همان اندازه که آشکار می کند، رازگونه و ناآشکار است. تابلویی است که حقیقت در آن آشکار می شود، در حالی که حقیقت هیچ وقت آشکار نیست. از سنن عالم سخن می گوید، سنت هایی که ظاهری و باطنی دارند و به کمک آن زبان می توان نحوه ی زندگی کردنِ اصیل را که زندگی کردن در سنن الهی است، به دست آورد.

۶- اگر زبانِ اصیل، گزارش گر حقیقت است و دورانِ ما دوران تکنیک و به حجاب رفتن حقیقت می باشد، در این زمانه بهترین راهی که ما در مقابل خود داریم، زبان قرآن است.

هوشیاری و تفکر، اقتضا می کند تا مواظب باشیم زبان قرآن را گم نکنیم؛ زیرا اگر زبانی اصیل نباشد، گزارش گر آن حقیقتی که راه نجات را نشان دهد، نخواهد بود.

۷- وظیفه‌ی ما با آگاهی از جایگاه زبان قرآن، نسبت به روح زبان قرآن، پاسبانی و نگهبانی از آن است تا کلام الهی نسبت به رسالتی که دارد محفوظ بماند و گرفتار زبان روزمره‌ی ما نگردد.

۸- قرآن، آینه‌ی گشوده‌ای است که با هنرنمایی تمام، تلاش می کند نگاه ما را به عالم تسهیل کند، تا بتوانیم بین آن چه روبه‌روی خود داریم با عالم مثال، رابطه‌ای برقرار کنیم و این، با نگاهی درست به عالم و آدم انجام می گیرد تا بدون واسطه قراردادادن محفوظات ذهنی، با عالم زندگی کنیم و نه با آن نوع آگاهی‌ها که در آن، انسان با مفهومی از واقعیت عالم به سر می برد و رابطه‌ی وجود با عالم و آدم را به حاشیه می برد.

۹- در آیات قرآن، حقیقت به صورت کلماتی آهنگین و لطیفانه و به صورتی هارمونیک به ظهور آمده است، تا روح انسان را در بر بگیرد و انسان‌ها نسبت به آن چه آن کلمات

زبان قرآن، اصیل ترین زبان ۱۵

متذکر آن هستند، احساس دوگانگیِ سوپژه و اُبژه نکنند و بی‌عالم نشوند.

۱۰- آیات قرآن آن‌چنان است که عالمی را در مقابل انسان می‌گشاید تا انسان نسبتِ خود را با خدا و با اسماء حسناى او به صورت یگانه احساس کند و قرآن از این جهت، آینه‌ی رخدادِ حقیقت است، حقیقتی که در همه‌ی موجودات به خصوص در تاریخ، قابل احساس است و انسان‌ها را در بر گرفته.

۱۱- قرآن، پیام «وجود» است که در هر جایی و به خصوص در تاریخ، با آن روبه رو هستیم و در عین حال نسبت به آن غفلت داریم، زیرا عموماً از گشودگیِ خود و این که هستی دارای ظهور است، غفلت می‌کنیم و متوجه‌ی مجاورت و قرب حقیقت با خود نیستیم، آن‌طور که فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱۶/ق)، ما از رگ گردن به آن فرد نزدیک‌تر هستیم، زیرا حقیقت، ما را در بر گرفته و قرب به او به معنای رفع حجاب‌هایی است که ما را از این در بر گرفتگی غافل کرده است.

۱۲- زبان قرآن، ظهور واژه‌هایی است که حامل قداست‌اند و وجوه پنهانیِ آن زبان، متذکرِ حقایقِ بزرگی است که ما را

فرا می خوانند و می توان با آن ها روبه رو شد و با آن ها زندگی کرد. معرفتی است برای زندگی کردن و نه صرف دانایی؛ بلکه نوعی بصیرت عملی است، زیرا انسان با عملش انسان است و تا ایمان خود را به عمل نکشاند، حقیقت از طریق او به ظهور نمی آید تا او را در بر بگیرد و آن حقیقت از آن انسان شود و انسان، سرمستِ حقیقتی گردد که عالم را فرا گرفته است.

آن چه بنده سعی کرده ام در مباحث قرآنی دنبال نمایم، حاضر کردن خود و مخاطبان در عالمی است که قرآن در مقابل بشر گشوده است و بشر امروز بیش از پیش به آن نیاز دارد تا به بودنِ گشوده و گسترده و متعالی خود دست یابد.

۱۳- زبان قرآن، زبان اشاره به «وجود» یا «حقیقت» است و با تذکرات آن می توان با حقیقت، نسبتِ وجودی برقرار کرد و در این مسیر که ظهور حقیقت به حضور ما می باشد، همواره با حضور مجددی از خود روبه رو هستیم و اگر نوعی گشودگی در میان نباشد چگونه می توان پیام قرآن را یافت؟ آن نوع گشودگی که گشودگی متقابلِ انسان نسبت به آیات الهی و گشودگی آیات الهی نسبت به ما است. این یعنی به روی هم گشوده بودن و در آینده و در امکاناتِ روبه رو نیز حاضر شدن و همواره امور والا را در هر چیز مدّ نظر قرار دادن.

وقتی انسان کَلِّ «بودن» خود را تا آن جا که برایش ممکن است احساس کند، آنچه آینده است، در اصل، «امکان» بودن اوست که به سوی او می آید و با گشودگی نسبت به آن، آن را احساس می کند و آنچه پیش روی اوست را نیز در خود دارد و در عین آن که در «زمان حال» قرار دارد، «گذشته» و «آینده» نیز در نزد اوست.

۱۴- با نظر به لایه های زیرین زبان قرآن که زبان حقیقت است، از طرف آن زبان چیزی به انسان داده می شود که تمام وجود انسان را در بر می گیرد و بدین لحاظ انسان سرمست می گردد و آن کلمات را قصه‌ی وجود خود احساس می کند. در واقع در این حالت زبان قرآن، دارد قصه‌ی جان انسان را تکلم می کند و به انسان قوام می دهد تا در «موجود» هم به سراغ «وجود» برود و در همه چیز پیام وجود را بشنود.

۱۵- وقتی انسان متوجه می شود قرآن تکرارناپذیر است و همواره در جلوه‌ای تازه با ما سخن می گوید که متوجه باشد در آن کلمات، حقیقت است که رخ داده است و به عنوان رخداد، هبه‌ای است به بشر آخرالزمان برای آغاز آن نوع جریان توحیدی که مناسب این زمانه است و به کمک آن کلمات

آسمانی است که این زمانه بنیاد پیدا می کند و از نیهیلیسم که صورت بی بنیادی بشرِ آخرالزمان است، رهایی می یابد.

۱۶- رجوع به قرآن برای حلّ بحرانی است که امروزه بشریت گرفتار آن شده است و آن، احساس پوچی و تنهایی یعنی نیهیلیسم است. درکِ پوچیِ دوران موجب می شود تا در قرآن به دنبال کشفِ نسبت خود با خداوند برآیم و از آن طریق نسبت به همه چیز گشودگی خاصی برقرار کنیم که آن، پیدا کردن وجهی از انسانیتِ گمشده‌ی ما است و برگشت به نسبتی است که از دست داده ایم؛ نسبتی واقعی با خود و با وجود، یعنی با حقیقت. همه‌ی همّت بنده با نظر به آن چه گفته شد برگشت به خدایی است که در قرآن به ظهور آمده و عالم را فرا گرفته است. امید است در راستای رجوع به قرآن از این نگاه غفلت نشود.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

ظرفیت‌های زبان قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند در آیه‌ی ۷ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

ای پیامبر! او همان خدایی است که کتاب را بر تو نازل کرد. از آن کتاب آیاتی است محکم که آن آیات، اُمُّ الْكِتَابِ اند و آیات دیگری که متشابهات اند. پس آن‌هایی که در قلب‌های‌شان کجی هست، آیاتی را دنبال می‌کنند که متشابه‌اند، در راستای فتنه‌ای که به دنبال آن هستند و به دنبال تأویل آیات متشابه می‌باشند با همان گرایش انحرافی که دارند، در حالی که کسی دانا به تأویل آن آیات نیست مگر خداوند و راسخون در علم، آن‌هایی که می‌گویند ما به آن قرآن ایمان آوردیم، تماماً از طرف پروردگار ما می‌باشد و از حقیقت قرآن کسی متذکر نمی‌شود مگر صاحبان خرد.

در راستای آیه مذکور چندین سؤال پیش خواهد آمد که اولاً: چرا قرآن، باید آیات متشابه داشته باشد؟ ثانیاً: جایگاه تأویل آیات به چه معناست؟ ثالثاً: چرا آن‌هایی که زیغ و انحراف قلبی دارند می‌توانند از آیات متشابه سوء استفاده کنند؟

جهت جوابگویی به این نوع سؤالات و در رابطه با عظمت زبان قرآن نسبت به استعداد تأویل داشتن و متشابه‌بودن آیات، نکات زیر مد نظر عزیزان قرار می‌گیرد.

۱- قرآن از یک حقیقت واحد صادر شده است، به همین جهت تمام آیات آن دارای پیوستگی است. مشکل آن‌هایی که در قلب‌هایشان زیغ است آن می‌باشد که کلام خدا را با کلام مردم عادی مقایسه می‌کنند و در توجه به ابعاد متعالی کلام خدا هیچ‌گونه تلاشی ندارند، بلکه سعی دارند برای آیات متشابه انگیزه‌های من در آوردی مطرح کنند، به این معنا که منظور آن آیات، آن مطلبی است که آن‌ها می‌گویند، در حالی که برای درک مبناهای متعالی آن آیات باید در آیات رسوخ داشت، نه آن‌که با سطحی‌نگری با آن‌ها برخورد کرد.

۲- آن «الله» که جامع کمالات است در قرآن با ما سخن می گوید و در سخنان خود، خود را به ما نشان می دهد. اگر او را بشناسیم می توانیم به سخن او گوش فرا دهیم. قرآن، کلام خدایی است که به سخن آمده و برای ما در کتابش آشکار می گردد. باید بتوانیم از طریق قرآن در حضور خدایی قرار بگیریم که با ما سخن می گوید. امام صادق علیه السلام در همین رابطه می فرماید: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷) به درستی که خداوند در کلام خود برای بندگان خود تجلی کرده است ولی آن ها نمی بینند.

۳- قرآن اسرار حضور خداوند در عالم را بر روی ما باز می کند، از آن جهت که قرآن با تکوین عالم، هماهنگ است. یعنی از یک جهت حضور خدا در عالم و از جهت دیگر حضور خدا در کلام او به میان آمده است و با توجه به این که هر کس در کلامش حاضر می شود، خداوند نیز در قرآن ظاهر شده است، آن هم در عین هم زبانی با انسان ها برای آن که قدرت درست دیدن را به انسان ها عطا کند. در همین رابطه خداوند می فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء/ ۱۰) حقیقتاً کتابی را برای شما نازل کردیم که در آن به فکر و یاد شما بودیم، آیا در این مورد فکر کرده اید؟

۴- قرآن همان «بودن» خدا در عالم است؛ به همان اندازه که برای دین خدا در مظاهر باید «وجودین» شد و از محدوده‌ی ماهیات عبور کرد، به همان اندازه باید با تدبّر در قرآن و نگاه وحدت‌نگر - یعنی تمامی معنادار- خدا را در قرآن دید.

۵- برای شنیدن کلامی این‌چنین گسترده که خدا را می‌نمایاند، باید گشودگی لازم را در خود ایجاد کنیم و خود را از تنگناهای سوءفهم و سوءاخلاق آزاد نماییم و گرنه سخن گسترده‌ی خدا را در شخصیت تنگ خود اسیر می‌کنیم، و این است معنای تفسیر به رأی که جان خود را در مقابل تجلیات انوار الهی که از طریق کلامش به ظهور آمده، نمی‌گشاییم، بلکه نظر محدود خود را به کلام الهی تحمیل می‌کنیم و همچنان در تاریکی وجود خود تنها می‌مانیم و این همان غفلت از شرح صدر قرآنی است، شرح صدوری که موجب می‌شود تا انسان حضور بیکرانه‌ی حق را در همه‌ی مظاهر بنگرد.

۶- برای گوش سپردن به سخن خدا لازم است ابتدا به «خود» گوش فرا دهیم تا بیاییم فطرت ما چه چیزی را طلب می‌کند و با این گشایش اولیه می‌توان به سراغ خدا رفت و از

ضیق قلبی آزاد شد. شنیدن سخن خدا با گوشِ فطرت ممکن است و آن تنها گوشِ است که همواره در مقابل سخن خدا گشوده است. مگر نه آن است که تنها کسی که می فهمد، گوش فرا می دهد؟ این نوع گوش سپردن به کلام الهی موجب می شود تا انسان در چشم اندازی گسترده حاضر شود و در مقابل خود به جای خیره شدن به جهان کمیت ها، جهان کیفی را مد نظر داشته باشد.

۷- زبان واقعی که سطحی و همراه با پراکنده گویی نباشد، حتماً زبانی است که تأویل بردار است، زیرا بی بنیاد و بی ریشه نیست. و زبان قرآن، زبانی است که می خواهد به عالی ترین شکل، حقیقت را ظاهر کند. لذا به همان اندازه وجوه مستور و تأویلی دارد، در عین آن که دریچه ای به سوی حقیقت است و هنر قرآن به ظهور آوردن حقایقی است که مستورند و این غیر از گزارش کردن از حقایق است و به همین جهت حقیقت را در متن حادثه های تاریخی نشان می دهد و هر آنچه هست را با زبان اشاره می نمایاند.

حضرت صادق علیه السلام در مورد قرآن می فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ

الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» (بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۳) کتاب خدای عزّ و جلّ دارای چهار چیز است: «عبارت»، «اشارت»، «لطایف» و «حقایق». «عبارت» برای عوام است و «اشارت» برای خواص و «لطایف» برای اولیاء و «حقایق» برای انبیاء.

۸- قرآن، عامل اظهار حقایقی است که در هستی پنهان‌اند و از این جهت خداست که سخن می‌گوید و نه انسان. خداوند خود سخن می‌گوید و تجلی آن حقیقت، صورتِ گفتار به خود می‌گیرد و اولین کسی که از آن گفتار بهره‌مند می‌گردد، رسول خدا ﷺ می‌باشند. آیا این معجزه نیست که خدا سخن می‌گوید و سخن خدایی می‌گوید؟ خاصیت سخن خدایی آن است که آن سخنان میدان گسترده‌ای می‌شوند برای اُنس با خدا.

با تدبّر در قرآن متوجهی نوعی یگانگی در قرآن می‌شویم و اطمینان می‌یابیم که آن سخنان، سخنانی در محدوده‌ی بشریت نیست و در این رابطه خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/ ۸۲) و یا می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/ ۲۳).

۹- با نظر به قرآن، به عنوان میدان گشوده‌ای برای انس با خدا، «بودن» ما برای ما روشن می‌شود و احساسی به وسعت حضور در همه‌ی عوالم به سراغ ما می‌آید. از آن جهت که «بالحق» در عالم حاضر می‌شویم، با هویتی که از یک طرف در ذات خود فقیر هستیم، و از طرف دیگر با ظرفیت رجوع به حضرت «الله» که جامع جمیع کمالات است، در نزد خود می‌باشیم. در عین احساسِ بودنِ خود به عنوان یک فرد، غرق توجه به حضور بیکرانه‌ی خداوند هستیم.

۱۰- اندیشیدن به سخن خدا در قرآن، یک نوع گوش دادن به ندای خداوند است و این مهم‌ترین و سخت‌ترین کاری است که انسان باید برای شخصیت خود شکل دهد؛ از آن جهت خداوند در عین آشکاری در قرآن، خود را در همان کلام مخفی نگه داشته و در صورتی انسان می‌تواند این دو نحوه نگاه را در خود پیروrand که به توحید جمع اضداد برسد، توحیدی که حضرت حق در عین اول بودن، آخر است.

۱۱- شرط باز شدنِ آغوش قرآن بر روی انسان آن است که بدانیم زبان قرآن در اختیار انسان نیست که هر طور

خواست آن را مطابق میل خود معنا کند. زبان قرآن، زبان خدا است تا اگر انسان بخواهد میهمان خدا باشد در آن تدبّر کند. معنای پاس داشتنِ سخن خدا در این رابطه آشکار می‌شود که انسان تنها گوشی باشد برای شنیدن. شنیدنِ کلام الهی وقتی برای ما ممکن می‌گردد که خود را از تنگیِ نفسِ اماره آزاد کنیم و جان خود را در برابر نسیمِ اشارات قرآن قرار دهیم و پذیرای تذکرات آن باشیم. این غیر از شنیدن جسمانی است که با گوشِ سر انجام می‌شود. به همین جهت خداوند فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْيَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» آری! باید با نوعی شایستگی که مربوط به متقین است، به سراغ قرآن رفت.

۱۲- توانایی انسان‌های بزرگی چون علی بن ابی طالب عليه السلام در سخن گفتن، از آن جهت است که توانسته‌اند به کلام الهی خوب گوش بسپارند. اگر نور ذات الهی در زبان آن حضرت پیداست، بدان جهت است که آن حضرت، به زبان خدا خوب گوش سپرده‌اند و لذا خداوند در زبان ایشان ظهور کرده است. این جاست که زبان، نمودِ هستی انسان می‌شود و این، با سکوت در مقابل سخن خدا پدید می‌آید وقتی با هستی خود به سخن خدا گوش بسپاریم.

۱۳- سکوتی باید محقق شود تا ذاتِ زبان الهی بر جان انسان پرتوافشانی نماید و این سکوت، اصلِ هر سخنی است که باید گفته شود و لذا حضرت حق در این رابطه فرمود: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». باید به اشاره‌های گفتِ حضرت حق، بدون به میان آوردنِ خود، گوش فرا داد تا حامل شایسته‌ی پیامش باشیم و گرنه خداوند در کلام خود، خود را از ما مخفی می‌دارد و ما را با انبوهی از الفاظِ قرآن تنها می‌گذارد.

ما را خوش است سیر سکوتی که پیش روست
گشت و گذار در ملکوتی که پیش روست
یا ربّ مباد بی‌غزلِ عاشقی شبی
موسیقی بلند سکوتی که پیش روست

۱۴- قرآن، زبانِ هستیِ مطلق است لذا با رجوع به قرآن می‌توان به هستیِ مطلق رجوع کرد و با رجوع به سیره‌ی اولیای معصوم علیهم‌السلام از یک طرف با قرآن و از طرف دیگر با عالم مرتبط شد. در این رابطه ابتدا باید معلوم شود غفلت از چه موضوعی موجب ابتغاء فتنه و ابتغاءِ تأویل آیات متشابه می‌شود؛ در حالی که با نظری درست به حضرت حق، می‌توان نسبت خود را با کلام الهی اصلاح کرد.

آیا غفلت از آن که کلام الهی دارای باطن و بنیاد است و باید قلب را نسبت به آن بنیاد متعالی مستقیم نمود موجب نمی‌شود تا قلب به فتنه گرایش پیدا کند؟ زیرا بر قلب منحرف که به جای دیگری منحرف شده است هرگز بنیادهای متعالی قرآن رخ نمی‌نمایاند و به همین جهت قرآن فرمود: «أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

۱۵- سکوت در مقابل کلام خدا با رویکرد «انفتاح»، معنا دارد و این بیان‌گر قدرت فهم انسان‌های وارسته است در یافتن آنچه قابل تصریح نیست. در همین رابطه خداوند ما را دعوت به تدبّر در قرآن می‌کند و می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/۲۴). آیا آن‌ها در قرآن تدبّر کرده‌اند و نسبت به لایه‌های پنهانی کلام الهی جان خود را گشوده‌اند یا بر قلب‌ها قفل‌ها نهاده شده است؟ آیا نسبت به کلام الهی رویکرد انفتاح‌آمیز داریم تا جان خود را در مقابل آن بگشاییم؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (اعراف/۴۰) آنان که آیات الهی را انکار کردند و در مقابل آن‌ها استکبار ورزیدند و جان خود را

در معرض نسیم آیات قرار ندادند، برای آن‌ها ابواب آسمان‌ها گشوده نمی‌شود تا متوجهی حقایق ملکوتی عالم بشوند.

۱۶- سخن‌های بی‌بنیاد، عموماً پوشاننده‌ی حقیقت‌اند به جای آشکارکنندگی آن. سخنان بی‌بنیاد، انسان‌ها را از حقیقتِ خود بیگانه می‌کنند، برعکسِ سخن خدا که مبتنی بر بنیادِ هستی است و تدبّر در قرآن بدین معناست که تلاش کنیم تا انوار الهی از طریق آن کلمات بدرخشند و ما را متوجهی سنت‌های اساسی جاری در عالم بکنند، و این با رسوخ بر بنیاد کلام الهی و یا تأویل آن پیش می‌آید.

۱۷- منشأ زبان قدسی از اساس، «رازآلود» است - زیرا ریشه در «وجود» دارد- پس در واقع زبان قدسی، زبان «وجود» است و قرآن در عین حضورِ الفاظ به صورت گسترده، حقیقتی وجودی و وحدانی است و از این جهت چه برای فرد و چه برای جامعه، وحدت‌بخش است. زیرا همه‌ی افراد خود را در دل نوری احساس می‌کنند که آن‌ها را فراگرفته و از این جهت است که جامعه‌ی الهی در فضای تفاهم نسبت به همدیگر زیست می‌کنند.

۱۸- چه موقع ممکن می‌شود تا جمع ما متوجه شوند بالاترین نیرو در کلام، در عین حال متواضع‌ترین نیروست و بدون رگه‌ای از فروتنی و غم، تجلّی آنچه خدایی است، ممکن نیست؟ در این رابطه می‌توان به جایگاه رسول خدا ﷺ نظر کرد که چگونه با عبودیت خود در مقابل حضرت حق، اوج فروتنی را به ظهور آورده‌اند، و از طرف دیگر با غمی که برای انسان‌ها خوردند، شایسته‌ی به ظهور آوردنِ نیرومندترین کلام شدند که همان کلام خداست.

۱۹- در زبان قدسی، «وجود» به سخن می‌آید؛ آن کلمات جایگاه ظهور حقایق‌اند همچنان که خداوند در تکوین با مخلوقات به ظهور آمده‌است. از این جهت می‌توان گفت انسان از طریق همدلی با قرآن به بنیاد هرچیزی نظر می‌کند، زیرا با وجودِ واقعیات نظر می‌کند، همان‌طور که در سیر عبودی خود به واقعی‌ترین واقعیات که اساس همه‌ی مخلوقات است یعنی خداوند، رجوع می‌کنیم و آن تعلقِ وجودیِ ما می‌باشد به مقام الوهیت حضرت حق، و از طرف دیگر به خودمان نزدیک می‌شویم که عین ربط به حضرت حق هستیم.

۲۰- آن‌هایی که وجود را نفهمیده‌اند و گرفتار کثرتِ ماهیات هستند، قادر به شنیدن کلام الهی نیستند و نمی‌توانند با شنیدن کلام الهی خود را در حضور حضرت حق بیابند. با رجوع به قرآن، به عنوان کلام الهی و با نوعی گوش سپردن به آن عملاً جان ما در معرض تجلیات «وجود» قرار می‌گیرد که نوعی حضورِ جامع است در هستی.

۲۱- قرآن عطایی است از طرف خداوند و ما تنها می‌توانیم خود را در مقابل آن، مفتوح قرار دهیم. این آن چیزی است که به عهده‌ی ماست و حقیقتاً متدینین خواسته یا ناخواسته در معرض انوار آن عطای الهی قرار می‌گیرند و افقی از ظهور حقیقت را در مقابل خود می‌یابند.

۲۲- تشابهات، در زبانی ظهور دارند که به حقایق اشاره دارد و ما را با بی‌کرانگیِ مفاهیم مواجه می‌سازند. زیرا آن زبان «عالم امر» را در مقابل انسان می‌گشاید که باطن «عالم خلق» است و به جهت وسعتی که آن عالم دارد انسان به سعه‌ی صدر خاصی می‌رسد، زیرا انسان در آن حالت خود را وسیع‌تر از محدوده‌ای که در عالم خلق حاضر است، احساس می‌کند.

۲۳- زبان قرآن، زبان به ظهور آوردن ذات بشر است، بر عکس زبان روزمره که ذات انسان را به حجاب می‌برد و ذات بشر امری است وجودی، آن هم وجودی به جامعیت همه‌ی اسماء الهی به حکم خلیفة الله بودن او؛ پس با نظر به وجه وجودی خود و استقرار در وجود، با ابعاد متعالی قرآن که همان مظهر اسماء الهی است، رابطه برقرار می‌کنیم.

۲۴- قرآن، حقیقتِ موجودات و آدمی را منکشف می‌سازد، زیرا کلام خالقِ موجودات و آدمی است. کافی است در مقابل آن گشوده بود تا در عالم به معنای واقعی آن حاضر شویم و معنای بودن هر موجودی را بفهمیم.

۲۵- قرآن، راز است. وقتی از راز بودن قرآن غفلت کنیم به اشارات آن توجه نخواهیم کرد و در عبارات می‌مانیم. قرآن از آن جهت راز است که به وجه جلالی حضرت ربّ العالمین اشاره دارد و از این جهت راهی است گشوده، ولی به سوی جلال حق، به طوری که انسان احساس می‌کند در مقابل او حقایقی ناشناخته به ظهور می‌آیند.

۲۶- قرآن همواره به سوی آن کشفی اشاره دارد که رسول خدا ﷺ نسبت به حضور حق در عالم پیدا کرده‌اند و این است

معنای کشف تامّ محمدی ﷺ. کشفی که آن حضرت با باطنی ترین ابعاد عالم رابطه پیدا کردند.

۲۷- گوش دادن به قرآن یعنی بگذاریم کلام الهی سخن خود را با ما در میان بگذارد. برای شنیدن سخنان اصیل باید گوش را از شنیدن سخنان روزمره باز داشت. باید روح خود را در برابر اشارات آن گشوده نمائیم و پذیرای انوار آن باشیم.

۲۸- خداوند به نور اسم ناطقِ خود با رسولان سخن می گوید و رسولان، سخن خدا و گفتِ الهی را آشکار می کنند؛ گفتی که سخن حقیقت است و در واقع عیان گشتن حقیقت هستی است در کلمات. مثل ظهور «حیات» در یک گل به آن صورت که شاخه ها و برگ ها و کاسبرگ ها و گلبرگ ها همه آینه ای هستند تا «حیات» به ظهور آید.

۲۹- وقتی با قلبی که تمایلش به سوی حقیقت نیست به قرآن رجوع کنیم، جان خود را با گشودگی کامل در معرض سخن خدا قرار نداده ایم تا پیام خدا را از زبان خدا بشنویم و قرآن بتواند خود را به ما نشان دهد. آری «أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». آن هایی که در قلب هایشان انحراف هست و به سوی حقیقت گشوده

نشده‌اند، به آنچه در کلام خدا به صورت متشابه و چند بُعدی است، روی می‌کنند برای دنبال کردن فتنه و برای آن که آن سخنان را تأویل کنند، ولی تأویلی ناروا، نه آن نوع تأویلی که خدا و راسخون در علم به عهده دارند و ظاهر سخنان را تا باطن آن گسترده می‌کنند.

۳۰- کلام الهی در الفاظ کتاب مقدس قرآن، چیزی را خلق نمی‌کند ولی کمک می‌کند تا آنچه را که هست درست بنمایاند تا ما با و هم خود با عالم خارج برخورد نکرده باشیم و در اثر آن و هم همچنان جدایی ما با عالم و آدم باقی باشد.

۳۱- وقتی خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲) می‌خواهد این نکته را برساند که انسان‌ها با آن نوع زندگانی که همراه با تقوا باشد می‌توانند مخاطب خداوند گردند. یعنی انسان‌های با تقوا می‌یابند که خداوند در قرآن با آن‌ها حرف دارد، از آن جهت که تقوا حالتی است که انسان در آن حالت مواظب است خود را از توهمات آزاد کند زیرا به حکم آیه‌ای که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (مائده/۱۷) همه‌ی عالم ملک خداوند است و نزد خداوند می‌باشند و خداوندی که همه‌ی عالم نزد اوست، با قرآن به

سوی ما می‌آید خدایی که همه‌ی عالم را پر کرده و ما با گشوده‌شدن نسبت به کلام او، وجود او را که همه‌ی عالم را پر کرده است، می‌یابیم.

۳۲- مراقبت نسبت به جنبه‌ی نوری پیامی که به سوی بشر آمده است، ما را به سوی صاحب پیام جلو می‌برد، تا به نقطه‌ای که شروع شده‌ایم برگردیم و در سنت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» نقش خود را ایفا کنیم و در نتیجه آنچه هستیم را در کل جهان، چه در این جهان و چه در جهان بعدی، بیابیم.

۳۳- تدبر در قرآن، زمینه است تا قرآن بتواند با ما سخن بگوید و مشخص کند خداوند ما را به کجا حواله می‌دهد. به جان گشوده‌ی خودمان که عین ربط به حضرت حق است و یا به حضور بی‌کرانه‌ی خودش که در کتاب خود به سراغ ما آمده، تا متذکرمان باشد که در آغوش او هستیم ولی از او غفلت کرده‌ایم.

۳۴- وقتی توانستیم به قرآن و سخن نورانی خداوند که همواره در تجلی است نظر کنیم، هر لحظه با سخنی که مناسب حال امروز ما و مناسب روزگاری است که در آن زندگی می‌کنیم، روبه‌رو خواهیم بود، همچنان که تجلی وجودی

مرتبه‌ی صد، نود و نهمین فعلیت را که قوه‌ی تجلی صدمین است، تبدیل به صدمین فعلیت می‌کند و آن غیر از تجلی وجودی مرتبه‌ی نود و نهمین است که مرتبه‌ی نود و هشتم را به فعلیت نود و نهمین تبدیل می‌کند. از این جهت هر تجلی، تاریخ خود را دارد و قرآن در دوران‌های مختلف با ما حرف‌های متفاوتی به میان می‌آورد و این رازِ متشابه‌بودن آیات قرآن است و وسعتی که آن آیات دارند جهت ورود ما به باطن ملک‌شان و نجات از روزمرگی که بعضاً با عادت به خواندن قرآن پیش می‌آید.

۳۵- زبان محدود و کم ظرفیت، زبانی است که در آن استعاره و الفاظِ متشابه وجود ندارد و برعکس، خاصیت زبان غنی و زبان استعاری - و نه زبان روزمره - این است که معنای آن را نمی‌توان در فهم‌های عادی محدود کرد و آن را تمام شده دانست، هر بار که آن را می‌خوانیم معانی تازه‌ای در می‌یابیم و پا به پای آمادگی ما خود را برای ورود در عالمی برتر در مقابل ما می‌گشاید و اشارات آن به عالمی از معانی نظر دارد که چندین معنا را در مقابل انسان باز می‌کند.

۳۶- زبان قرآن روشن گر حقایق عالم و آدم است و هرچه زبان، زنده تر و استعاری تر باشد، روشن گری آن بیشتر است از آن جهت که الفاظ آن محدود به معانی جزئی نیست، بلکه نظر به حقایق عالم دارد.

۳۷- زبان قرآن، از همان مبدئی است که فطرت انسان از آن مبدأ ایجاد شده؛ هر کس به فطرت نزدیک تر باشد زبان قرآن را بهتر می فهمد. زیرا فطرت انسانها بر توحید شکل گرفته و زبان قرآن چیزی جز ظهورات انوار و حدانی حضرت حق نیست و معنای اهل تقوا بودن برای همسخنی انسان با قرآن در همین نکته نهفته است که اهل تقوا به فطرت خود که بر توحید شکل گرفته نزدیک اند و قرآن نیز نور انوار و حدانی و توحیدی حضرت حق است.

۳۸- با نگاه قرآنی به عالم و آدم، عالم و آدم درست دیده می شوند و آن نگاه تحقق و دوام می یابد. زیرا نگاه باطل، نگاه به سراب هایی است که آب پنداشته شده و چیزی نمی گذرد که سراب بودن آن آشکار می شود، ولی در نگاه قرآنی به عالم همواره انسان با حقیقتی که با آن به سر می برد مأنوس است و هرگز احساس تنهایی نمی کند.

۳۹- در جزمیتِ نگاهِ تجربی که واقعیت را مساوی محسوسات می‌داند و تنها حسّ و عقلِ مبتنی بر داده‌های حسی را وسیله‌ی رسیدن به واقعیت می‌داند، حقایقِ عالم، جایگاه واقعی و معرفت‌بخشی‌شان را از دست می‌دهند و تنها جنبه‌ی سوژکتیو پیدا می‌کنند و قرآن درست برعکسِ نگاهِ جزمیت‌گرایِ علمِ تجربی، متذکرِ وجود حقایق است و عقلی را مخاطب قرار می‌دهد که توانایی درک آن حقایق را در عالم دارد؛ همان‌طور که آثار هنریِ اصیل تنها امورِ سوژکتیو نیستند، بلکه حقایقی را در مقابل بیننده‌ی خود قرار می‌دهند که آن حقایق، والاتر از واقعیاتی است که علوم تجربی به آن توجه دارد و انسان را در ساحتی دیگر، ماورای اطلاعاتِ علوم تجربی حاضر می‌کند.

۴۰- فهمی که از طریق اُنس با قرآن پیش می‌آید، فهمی است وجودی و وجود انسان را شدید می‌کند و در نتیجه با سعه‌ی وجودیِ بیشتری در هستی ظاهر می‌شود و این غیر از آن نوع فهمی است که به جای فکر و ذکر، عامل اطلاعات بیشتر می‌گردد و در آن اُبژه‌شدنِ معلومات پدید می‌آید. زیرا در قرآن، هستی به زبان آمده و ما در رجوع به وجود خود می‌توانیم زبانِ هستیِ خود را از قرآن بشنویم زیرا قصه‌ی هستی

را در مقابل انسان می گشاید. این است راز این که اُنس با قرآن اگر به صورتی صحیح انجام گیرد، درک ما را از جهان و از خودمان تغییر می دهد و عالمی را بر روی ما می گشاید که عالم کیفیت ها است.

۴۱- اگر بپذیریم «فهم»، یک رخداد است و امری است «وجودی» که سراسر جان آدمی را در بر می گیرد، می فهمیم چرا قرآن از ما خواسته است با آن برخورد خاصی داشته باشیم تا با تدبّر در آن، فهمی که به یک معنا رخداد و به یک معنا تذکر و هشدار است؛ برای انسان رخ دهد و انسان احساس کند در سراسر عالم حضور پیدا کرده است. این بدان جهت است که تنها هستی که به فهم در می آید، «زبان» است و زبان اصیل واسطه‌ی میان انسان و هستی و به یک معنا، مظهر حقیقت یا «وجود» است.

۴۲- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸) قرآن ظاهرش زیبا، و باطنش عمیق و ناپیداست، شگفتی هایش تمام شدنی نیست، و غرایبش پایانی ندارد، و تاریکی ها جز با قرآن از فضای حیات زدوده

نگردد. به این نکته فکر کنید که می‌فرماید ما را به امور ناشناخته‌ای روبه‌رو می‌کند که پایان‌ناپذیر است و همواره ما می‌توانیم با افقی روبه‌رو باشیم که همواره به سوی او قدم می‌گذاریم و از حضور در محضر آن بهره‌ها می‌بریم و باز جای جلورفتن و بهره‌مندشدن گشوده است.

۴۳- مقام معظم رهبری «حفظه الله» می‌فرمایند: قرآن یک اثر هنری بی‌نظیر است، یعنی یک جنبه از عظمت قرآن و اهمّیت قرآن عبارت است از زیبایی هنری قرآن؛ اتفاقاً آن چیزی که در درجه‌ی اوّل دلها را مثل مغناطیس به سمت اسلام جذب کرد، همین جنبه‌ی هنری قرآن بود. عربها، هم موسیقی الفاظ را می‌فهمیدند، هم با زبان ادب آشنا بودند - در آن محیط عربی این جوری بود- ناگهان دیدند پدیده‌ای وسط آمد که شبیه آن را نشنیده‌اند؛ نه شعر است، نه نثر است، امّا یک پدیده‌ی هنری فوق‌العاده است. این همان چیزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ». «أُنِيقٌ» یعنی آن زیباییِ شگفت‌آور، آن زیبایی که وقتی انسان در مقابل آن قرار می‌گیرد، به حیرت می‌افتد؛ زیبایی در قرآن این‌گونه است.

۴۴- نگاه علم تجربی که واقعیت را مساوی محسوسات قلمداد می کند و تنها حس و عقل مبتنی بر داده های حسی را وسیله ی رسیدن به واقعیت می داند، حقایق عالم و جایگاه واقعی و معرفت بخش آن ها را از دست می دهد و تنها جنبه ی سوژکتیو دارند و قرآن درست برعکس نگاه جزمیت علم تجربی، متذکر وجود حقایق است و عقلی را مخاطب قرار می دهد که توانایی درک آن حقایق را در عالم دارد، همان طور که آثار هنری تنها امور سوژکتیو نیستند، بلکه حقایقی را در مقابل بیننده ی خود قرار می دهند، حقایقی که بالاتر از واقعیاتی است که علوم تجربی به آن ها توجه دارد.

۴۵- فهمی که با انس با قرآن پیش می آید، فهمی است وجودی و وجود انسان را شدید می کند و لذا انسان می تواند در هستی با سعه ی بیشتری حاضر شود و این غیر از آن فهمی است که به جای ذکر و فکر، موجب اطلاعات بیشتر می گردد و در آن پای اُبژه شدنِ معلومات در میان است. زیرا در قرآن، هستی به زبان آمده و ما در رجوع به وجود خود می توانیم زبانِ هستی خود را از قرآن بشنویم، چرا که قصه ی هستی را در مقابل انسان می گشاید. این است راز این که انس با قرآن اگر به صورتی صحیح انجام گیرد درک ما را از جهان و از خودمان

تغییر می‌دهد و عالمی را بر روی ما می‌گشاید بسی فراخ‌تر از
عالم و جهان کیفی.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

زبان اشارت و افقی که گشوده می شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- زبان گزارشِ حقیقت، زبان اشارت است و این یک نکته‌ی حساسی است. باید از خود پرسید اگر حقایقی در این عالم هست، ما چطور با آن حقایق مرتبط بشویم؟ یکی از راه‌های علم به حقایق، استدلال است، و ما می‌توانیم برای وجود خدا و ملائکه و معاد، به عنوان حقایق عالم وجود، استدلال بیاوریم، به همین جهت ما وجودِ معاد را در عقایدمان واقعی می‌دانیم. این برای علم به وجودِ حقایق لازم است. به قول شهید مطهری در قرآن بعضی مواقع، زبان، زبان استدلال است و با عقلِ قرآنی به وجود حقایق پی می‌بریم. مثلاً خداوند می‌فرماید: همین طور که این نطفه در رحم مادرش سیر می‌کند و در نهایت به صورت یک انسان شکل می‌گیرد، نمی‌گذاریم که پس از حضور در این دنیا نابود شود بلکه به سوی دنیایی دیگر سیر می‌کند. تعبیر علامه مطهری این است که این یک نوع استدلالِ قرآنی است. چون می‌خواهد وجود معاد را اثبات کند.

آری! یک وقت است که ما وجود حقیقتی را می‌خواهیم اثبات کنیم در این رابطه برای اثبات وجود آن دلیل می‌آوریم،

زبان اشارت و افقی که گشوده می شود ۴۷

ولی یک وقت می خواهیم آن حقیقت را مدّ نظر قرار دهیم، در این حالت به زبان دیگری نیاز داریم و آن زبان اشاره است. به آن روایت از حضرت صادق علیه السلام فکر کنید که می فرمودند قرآن ابعادی دارد و عده‌ای با اشاره به آن ابعاد، قرآن برایشان رخ می‌نمایاند، زیرا کتاب خدا بر اشیا بی است و یکی از آن اشیا، «عبارت» است و یکی هم «اشارت». یعنی قرآن ابعاد و جوهی دارد که می‌توان با اشارات قرآن به آن جوه نظر کرد. قرآن آمده است تا به ما از حقایق عالم خبر بدهد، یکی از راه‌های نظر به حقایق، زبان اشاره است. مشکل این است که ما عموماً به زبان انتزاعی و استدلال عادت کرده‌ایم. البته همان‌طور که عرض شد زبان استدلال هم برای علم به حقایق لازم است اما فراموش نکنیم که زبان استدلال ما را متوجه وجود آن حقایق می‌کند و این اول کار است، نه آخر کار. زبان استدلال، زبان صحیحی است ولی زبان کافی نیست، می‌شود یک سخن، صحیح باشد ولی همه‌ی ابعاد یک حقیقت را نشان ندهد. شما وجود خدا را با استدلال اثبات می‌کنید ولی لقای الهی راه دیگری می‌خواهد. هیچ وقت لقای الهی با زبان استدلال محقق نمی‌شود.

مشکل ما در این جا است که وقتی می‌خواهیم به حقیقتی اشاره کنیم، روحیه‌ی انتزاعی و استدلالی ما حجاب ما می‌شود

و سر بر می کشد که دلیل شما چیست. ما می توانیم وجود معاد را اثبات کنیم ولی آیا در آن صورت به حالاتی که برای حارثه بن مالک پیش آمد می رسیدیم که به رسول خدا ﷺ می گوید: من دارم عرشِ خدا را می بینم. اگر از او پرسیم به چه دلیل؟ در واقع این جا آن شخص را دفن کرده ایم. یکی از انواع قتل پیامبران به همین صورت بوده است. پیامبران آمدند ما را به ساحاتی متعالی تر از این دنیا و مفاهیم عقلی ببرند و افقی در مقابل ما بکشایند، حالا ما سخن آن‌ها را در استدلال و آنچه استدلال در مقابل ما قرار می دهد، محدود می کنیم. به گفته‌ی مولوی:

عقل بند رهروان است ای پسر و آن رها کن ره عیان است ای پسر
می گوید آنچه عقل می گوید غلط نیست، صحیح است
ولی کامل نیست. مشکل آن است که تاریخ تفکر ما، تاریخ
استدلال شده است در حالی که تفکر، محدود به استدلال
نیست. به آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل که قبلاً مطرح شد نگاه کنید
که می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ای پیامبر این قرآن را که
ذکر است بر تو نازل کردیم. «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تا
برای مردم روشن کنی آنچه را بر آن‌ها نازل شده است.
«وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» به این امید که فکر کنند. رابطه‌ی «ذکر» و

زبان اشارت و افقی که گشوده می شود ۴۹

«تفکر» در این آیه خیلی عجیب است که اگر مردم متوجه شوند چه مطالبی بر قلب آن‌ها اشراق شده، متفکر می شوند. قانع شدن عقلی غیر از آن یقینی است که به کمک آن یقین، حقیقت را مقابل خود احساس می کنیم. در خبر آمده است که در محضر رسول خدا ﷺ عرض شد: «أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ» (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹) عیسی بن مریم علیه السلام بر روی آب راه می رفت، آن حضرت فرمودند: اگر یقین او بیشتر بود می توانست در هوا حرکت کند.

باید روشن شود اهل یقین چه نسبتی با خدا پیدا می کنند؟ آیا تفکر، به معنای درک مفهومی حقایق است و یا رؤیت ظرائف عالم وجود و ارتباط با آن‌ها است؟ یقین یعنی این که در قبله‌ی جان خود با خدا به عنوان منشأ همه‌ی کمالات مرتبط شدن و یا این که حداقل بتوانیم به آن کمالات و ظرائف اشاره کنیم. به هر حال باید متوجه باشیم تفکر همیشه به یک معنا نیست. و قرآن راهی است تا ما به تفکری که عین تذکر است و به تذکری که عین تفکر است، برسیم.

آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل، حداقل این نکته را مطرح می کند که رابطه‌ای بین تفکر و تذکر هست و می توانیم بگوئیم تفکر به یک معنا تذکر است؛ قرآن به عنوان «ذِکْرٌ»

لِّلْعَالَمِينَ» با تذکر، طرف مقابل را به تفکری خاص وارد می کند. این غیر از تفکری است که با استدلال حاصل می شود. تفکری که با تذکر حاصل می شود با کوششی همراه است که انسان تا حدی از موانع مادی آزاد شده باشد تا تجلیات خاصی که مخصوص زمانه‌ی خودش می باشد بر جان او نقش بندد.

۲- قرآن یک امر اشراقی است و به یک معنا موضوعی است وجودی و لذا حقیقت است که به قالب الفاظ در آمده و از این جهت زبان گزارش حقیقت است و با آیات متشابه خود «زبان اشاره» را می گشاید تا چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید. «زبان عبارت» موضوعی را مطرح می کند که یک بُعد بیشتر ندارد و می تواند بگوید همین است و جز این نیست - مثل آن که بگوید مثلث سه ضلع دارد- ولی زبان اشارت می تواند به چیزی اشاره کند که چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید، به اصطلاح، زبان اشاره، زبان شاعرانه است. زبان اشاره در تبیین یک موضوع، طوری موضوع را مطرح می کند که هم شما مطابق درک خود آن را قبول می کنید و هم دیگری آن را با درکی متفاوت از شما، قبول می کند. در تفسیر قرآن این را ملاحظه می کنید که در رابطه با یک آیه هم این تفسیر درست است و هم آن تفاسیر دیگر، چون زبان قرآن زبان اشاره است

زبان اشارت و افقی که گشوده می‌شود ۵۱

و وسعت دارد. در حالی که در زبانِ عبارت سخن آن است که این ساعت یا این جا است یا آن‌جا، در حالی که حقیقت مثل این ساعت نیست که یا این باشد یا آن. خودِ حضرت حق که حقیقتُ الحقایق است طوری در عالم وجود دارند که مردم با روحيات مختلف همه به حضرت حق رجوع می‌کنند و همه هم جواب می‌گیرند، زیرا خدا حقیقت است.

۳- حقیقت را باید با نگاهی که مخصوصِ نگاه به حقیقت است، مدّ نظر آورد تا برای ما رخ بنمایاند. حقیقت طوری است که به یک معنا هم این است و هم آن، و نه این که یا این باشد یا آن. عمده آن است که متوجه باشیم خداوند یک حقیقت است و نه یک مفهوم. فکر می‌کنید چطور می‌شود که در بعضی جوامع، بی‌تفکری به وجود می‌آید؟ طرف می‌گوید آن چه من فهمیدم درست است، و آن چه غیر از فهم من است، غلط است. ما این را بی‌فکری تاریخی می‌نامیم. ولی اگر تاریخ به جایی رسید که انسان رابطه‌اش را نسبت به حقیقت درست کرد، بسیاری از این عدم تفاهم‌ها و تقابل‌ها از بین می‌رود و همه همدیگر را می‌فهمیم. من فکر می‌کنم اصلی‌ترین حرفی که می‌توان در مورد قرآن زد همین نکته است که

قرآن را مظهر حقایق عالم بنگریم و به زبان آن که زبان اشاره و تأویل است، نظر داشته باشیم.

۴- زبان گزارشِ حقیقت، زبان اشاره است تا چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید و ما را با رازهای عالم آشنا کند. از این جهت زبان اشاره زبانی است که ما را در مقابل حقایق عالم قرار دهد. حقایق عالم همان اسماء الهی است که به صورت های مختلف در مخلوقات ظهور می کنند و زبان قرآن به عنوان زبان اشاره به اسماء الهی که بنیان مخلوقات است، اشاره دارد.

۵- خداوند می فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/۲۹). در اول آیه می فرماید که آن چه در زمین و آسمان است از خدا تقاضا می کند و در ادامه می فرماید «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او در هر روزگار و دورانی در شأنی است و به نحوی خاص در آن دوران ظاهر می شود. برای این که تقاضای انسان ها در آن روزگار نسبت به تقاضای آن ها در روزگاری دیگر، متفاوت است. شما با چه طلبی در این روزگار با حضرت حق رو به رو شده اید که حاصل آن اشراق انقلاب اسلامی در قلب زعیم این دوران شد؟ مثلاً شما

زبان اشارت و افقی که گشوده می‌شود..... ۵۳

اگر از او درخواست رزق کنید، شأنی از خداوند که با شما روبه‌رو می‌شود، رزاقیت است. اگر شما از او بخواهید که آبروی شما را حفظ کند، خدا هم با نور آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» (حج/۳۸) به میان می‌آید. اما این که در هر دوره و زمانه‌ای جلوه‌ای خاص دارد، نشان می‌دهد که در هر زمانی رازی در میان است و حضرت حق مطابق آن راز، جلوه‌ای مخصوص دارد که روح آن زمانه است و با رجوع به قرآن خداوند مطابق راز زمانه‌ی ما متذکر ما می‌گردد که حقیقت را در زمانه‌ی خود گم نکنیم.

۶- همیشه «راز» این گونه است که مثل روح، در واقعیات حاضر می‌باشد. از یک طرف در قرآن دارید: حضرت حق «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶) و از طرف دیگر دارید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (مؤمن/۹۱) یعنی خداوند خیلی بالاتر از این وصف‌ها است. شما در معارف توحیدی متوجه می‌شوید که حضرت حق همه جا هست و هم نمی‌توانید بگویید که محدود به این جا است. همه‌ی حقایق به حقیقت‌الحقایق ختم می‌شوند ولی اگر ما بخواهیم از آن‌ها سخن بگوئیم به اشاره می‌توان سخن گفت، نه به استدلال، چون استدلال مطلب را در حدّ مفهوم محدود می‌کند. اگر ما توانستیم با زبان اشاره‌ی

قرآن آشنا شویم، راه ما جهت حضور در عالم ملکوت گشوده می شود ولی اگر هنوز بر عادت قبلی باشید و به جای آن که به کمک اشاره های قرآن متوجهی وجوه حقیقت در افق جان خود باشد، پیرسید به چه دلیل این حرف ها را می زنی؟ عملاً بحث را به بن بست می کشانید. ما عموماً طوری هستیم که وقتی قانع می شویم که برای اثبات وجود هر موضوعی استدلال در میان باشد، زیرا هنوز متوجه نیستیم چیزهای بالاتری هم هست که با استدلال برای ما رخ نمی نمایند، همان طور که در خواب؛ همین که خواب می بینید می خواهید بروید به جایی که برای تان نا آشنا است، زود بیدار می شوید و هیبت آن حضور اجازه نمی دهد خواب را ادامه دهید، این جا هم چون با استدلال آشنا هستیم، همین که می خواهیم با اشاره های قرآنی وارد ساحتی شویم که با حقیقت موضوعی روبه رو شویم، زود برمی گردیم و می گوئیم به چه دلیل؟ نمی دانیم این به چه دلیل گفتن در این جا برای ما ضرر دارد و حجابی می شود تا رجوع مستقیم به حقیقت واقع نشود.

۷- وقتی بحث روبه رویی با راز به میان آمد، در عین این که نزدیک نزدیک است ولی از آن طرف هم نمی توان به این راحتی مثل این لیوان آن را به دست آورد. حقایق قرآنی

زبان اشارت و افقی که گشوده می‌شود..... ۵۵

به عنوان رازهای این عالم همه‌ی ما و همه‌ی بشریت را فرا گرفته و در عین نزدیکی در دورترین‌ها سیر می‌کند. باید روشن شود ما در نسبت با خداوند از طریق قرآن چه رویکردی باید داشته باشیم. قرآن به معنای تجلی حضرت حق بر ما، نزدیک‌ترین حقیقت به ما است، ولی از طرف دیگر طوری است که نمی‌توانیم به این راحتی به دستش بیاوریم و استمرار آنس با قرآن برای آن است که هر لحظه وجهی از آن حقیقت بر جان ما تجلی کند.

۸- حقیقت در عین نزدیکی به ما در دورترین‌ها سیر می‌کند و همین امر موجب می‌شود که در رویارویی با قرآن باید متذکر اشاراتی باشیم که به راحتی به دست نمی‌آیند. اساساً در رابطه با حقیقت نمی‌شود بگوئید یافتیم و تمام شد. حقیقت در هر موضوع و در هر جلوه‌ای طوری است که همان وقت هم که آن را می‌یابید، متوجه هستید که چیزی نیست که به راحتی بتوانید مالک آن شوید. وقتی پیغمبر خدا ﷺ با یافتن خدا عرضه می‌دارند «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» ما نتوانستیم آن‌طور که تو شایسته‌ی شناختی تو را بشناسیم، می‌فهمیم که این یک قاعده است در روبه‌رویی با هر حقیقتی. در زیارت‌نامه‌ها امام را که واسطه‌ی فیض است، به عنوان مظهر

روشن حقیقت، مدّ نظر قرار می دهید. از آن جهت که ائمه علیهم السلام قرآن متعین هستند و وسیله ای خواهند بود تا در انس با قرآن بهتر متوجهی اشارات آیات بشویم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»